

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيه چهارم: در بیان نوع تغایر بین ذات و مبادی صفات

برای روشن شدن این تنبیه باید مقدماتی عرض شود که در مشتقات متعارفی که وجود دارد مثل: ضارب و قائم، وقتی که می‌گوییم: زید ضارب، بین مبدأ و ذات حقیقتاً تغایر وجود دارد. در عالم خارج بین مبدأ - که عبارت از ضارب است - و ذات که زید است حقیقتاً تغایر است. ذات يك وجود مستقل خارجی است و ضارب هم يك مبدأ و فعل مستقل است، کما این‌که بین این دو تغایر من حیث المفهوم هم وجود دارد و مفهوم این دو متغایر هستند.

از همین جا وارد بحث صفات کمالیه و جمالیه‌ای که بر خدا اطلاق می‌شود شده‌اند. در مورد خدا هم مشتقاتی داریم و می‌گوییم: الله عالم، الله متکلم و سایر صفات دیگر. در علم کلام و فلسفه تحقیق شده و بیان شده است که بین صفات خدا و ذات خداوند هیچ نحوه تغایری وجود ندارد و صفات کمالیه خدا، عین ذات خداست؛ زیرا اگر این صفات غیر از ذات باشد و عین ذات نباشد مستلزم این است که مثلاً در صفت علم بگوییم: ذات خدا خالی از علم است و علم يك صفتی است که بعداً حادث بر این ذات و عارض بر این ذات شده و زائد بر ذات است؛ و این با آن وجودی که برای خدا قائلیم منافات دارد، زیرا آن وجودی که برای خدا قائلیم اشرف موجودات است به‌طوری که هیچ آنی نیست که بگوییم ذات خدا خالی از علم است. و لذا در فلسفه و کلام می‌گویند که صفات کمالیه خدا عین ذات خداست. البته صفات جلالیه، چنین نیست زیرا صفات جلالیه سلب می‌شود.

عین ذات بودن هم یعنی: ذات خداوند مصداق برای حقیقت علم است، مصداق برای حقیقت حیات است و همین‌طور سایر صفات دیگر. این‌طور نیست که بگوییم از ذات خدا این صفات را انتزاع می‌کنیم؛ بلکه ذات خدا، مصداق برای این صفات است.

روی این مبنا بین خدا و علم و حیات تغایری وجود ندارد، در حالی که وقتی «عالم» را بر انسان معمولی اطلاق می‌کنیم و می‌گوییم: زید عالم، بین زید و علم تغایر حقیقی وجود دارد.

صاحب فصول گفته است: ما وقتی به کلمات علماء مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که اجماع قائم شده است بر این‌که بین مبدأ و ذات باید تغایر باشد.

صاحب فصول این اجماع راملاك قرار داده و در مورد صفات جاریه بر خدا نظریه‌ای داده است به این که در مورد صفات خدا یا قائل به نقل می‌شویم و می‌گوییم: «عالم» در مورد انسانها در جایی است که بین علم و ذات تغایر است، ولی این عالم در مورد خداوند به يك معنای حقیقی دوّم نقل داده شده است و آن جایی است که بین علم و ذات تغایری نیست.

و یا مسئله تجوِّز را مطرح می‌کنیم که اطلاق عالم بر خدا به نحو استعمال مجازی است.

البته مسئله تجوز را آخوند مطرح می‌کند، ولی طبق آنچه که عنایة الاصول می‌گوید: مسئله تجوِّز در کلمات فصول نیامده است و آخوند آن را به صاحب فصول نسبت داده است.

مرحوم آخوند بعد از نقل کلام صاحب فصول، نظریه خودشان را ذکر می‌کنند که:

آخوند نظرش این است که آن مقداری که اجماع داریم، اجماع بر اصلِ مغایرت است که اجماع قائم است که بین مبدأ و ذات باید يك مغایرتی باشد؛ ولی کجای این اجماع آمده است که این مغایرت باید مغایرت خارجی و حقیقی باشد؟! بلکه آن مقدار که اجماع داریم اصل مغایرت بین مبدأ و ذات است و این مغایرت، اعمّ است که مغایرت خارجی و حقیقی باشد و یا مغایرت فقط مغایرت مفهومی باشد، و بین مبدأ و ذات اگر مغایرت مفهومی بود - ولو این‌که در خارج بین آنها اتحاد باشد - همین مقدار مغایرت، کفایت می‌کند.

در صفات خدا بین ذات خدا و صفات خدا اتحاد خارجی است - زیرا صفات خدا عین ذات خداست و ذات خدا هم مصداق صفات اوست - ولی بین آنها تغایر مفهومی است و این‌طور نیست که وقتی می‌گوییم الله به معنای «عالم» باشد؛ و همین مقدار مغایرت کفایت می‌کند.

تنبیه پنجم: در بیان چگونگی ارتباط بین مبدأ و ذات

بعد از این‌که گفتیم بین مبدأ و ذات باید يك نحوه مغایرتی باشد، يك اختلاف دیگری بین اصولی‌ها مطرح است و آن این است که در صدق مشتق به نحو حقیقت آیا معتبر است که مبدأ به آن ذات قائم باشد یا قیام المبدأ بالذات معتبر نیست؟ پس نزاع در این است که آیا در صدق مشتق باید مبدأ قائم به ذات باشد یا قیام معتبر نیست؟

این‌جا سه نظریه - غیر از نظریه آخوند - وجود دارد. قبل از ذکر این سه نظریه باید گفت که این‌جا دو نوع اختلاف است:

یکی اینکه آیا قیام مبدأ به ذات، معتبر است یا نه؟

و آنها هم که قیام را معتبر می‌دانند اختلاف دارند که آیا قیام باید حلولی باشد مثل مرض که بر ذات حلول می‌کند یا موت که بر ذات حلول می‌کند، و یا اگر به نحو قیام حلولی نبود و صدوری بود - مثل ضارب که ضرب از ذات صادر می‌شود - کافی است؟ مجموع این دو اختلاف، موجب اقوالی شده است؟

قول اوّل: اشاعره گفته‌اند: در صدق مشتق، اوّلاً باید مبدأ قائم به ذات باشد؛ و ثانیاً قیامش هم باید حلولی باشد. از این‌جاست که اشاعره مسئله کلام نفسی را قائل شده‌اند.

یکی از اوصافی که برای خدا بیان می‌شود این است که متکلم است. اشاعره گفته‌اند: این کلام و تکلم، کلام نفسی است؛ زیرا کلام لفظی يك امر حادث است و يك امر حادث نمی‌تواند در امر قدیم حلول کند و لذا باید کلام را به کلام غیر لفظی تعریف کنیم که از آن به کلام نفسی تعبیر کرده‌اند و این کلام نفسی قدیم است و قائم به ذات خداست و در ذات خدا حلول کرده است. پس همین بحث موجب قائل شدن اشاعره به کلام نفسی در مورد خدا شده است.

قول دوم: گفته‌اند: در اطلاق مشتق اصلاً، قیام مبدأ به ذات معتبر نیست به سه دلیل:

1- نظری به مثالهایی همچون ضارب و مولى (به‌دردآورنده) می‌افکنیم که در اینجا قیام حلولی به خود ضارب نداریم؛ زیرا ضارب به معنای زنده است و ضرب در ضارب حلول نکرده است و ضرب در مضروب اثر می‌کند و در مضروب حلول می‌کند.

پس در ضارب، قیام حلولی نسبت به خود ضارب معنا ندارد؛ و در مولى هم همین‌طور است که الم در مولى حلول کرده است.

2- يك سرى مشتقاتی در مورد خدا داریم که عین ذات خداست که در آنجا مسئله قیام مطرح نیست. علم، عین ذات خداست و عینیت با قیام منافات دارد که بگوییم: این علم قائم به ذات خداست.

3- ما يك مشتقاتی داریم که مبدأ آنها عنوان صفتی را ندارد، بلکه مبدأ آنها اسم ذات است مثل: لابن (لبن‌فروش)، تامر (خرمافروش) که تامر از تمر گرفته شده است و اسم ذات است و صفت نیست؛ و این اسم ذات معقول نیست که قائم به چیزی باشد.

پس لبن و تمر يك چیز خارجی است و نمی‌تواند قائم به چیزی باشد.

قول سوم: نظریه صاحب فصول است که در واقع تفصیلی است بین آن‌جا که مبدأ، اسم ذات باشد و آن‌جا که مبدأ، صفت باشد.

اگر در يك مشتقی، مبدأ از اوصاف باشد، این مبدأ باید قائم به ذات باشد؛ چه این‌که قیام حلولی باشد مثل مرض و موت و جوع که حلول می‌کند در مریض و میت و جائع، و یا این‌که قیام صدوری باشد مثل ضرب که از ضارب صادر می‌شود.

ولی آن‌جا که مبدأ مشتق، اسم ذات است اصلاً قیام معتبر نیست.

نظریه خود آخوند: قیام معتبر نیست، آن‌چه که معتبر است این است که بین این ذات و این مبدأ باید يك نحوه علقه و ارتباط و اضافه‌ای در کار باشد؛ والا اگر هیچ ارتباطی نباشد نمی‌توانیم بگوییم این ذات به آن مبدأ متلبس است.

البته موارد این ارتباط و اضافه مختلف است:

1- در بعضی از موارد این مبدأ، قیام به ذات دارد به نحو قیام صدوری.

2- در بعضی از موارد این مبدأ، قیام به ذات دارد به نحو قیام حلولی.

3- در بعضی از موارد قیام نیست و مسئله اتحاد است.

و در بعضی از موارد قیام نیست و مسئله انتزاع است.

پس به اختلاف مواد و اختلاف هیئات مشتق، این مسئله اختلاف پیدا می‌کند و نمی‌توان به‌طور کلی حرف زد که باید قیام باشد یا نباید قیام باشد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ